



«جمهوریت» و «اسلامیت» از دیدگاه امام خمینی و قانون اساسی

سیدجوادورعی



در این مقاله ضمن پاسخ دادن به شبهه تضاد بین جمهوریت و اسلامیت، پرسش «اصالت جمهوریت یا اسلامیت؟» مطرح و از دیدگاه امام خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی و قانون اساسی بدان پاسخ داده شده است. نویسنده با اشاره به عناصر اصلی جمهوریت و اسلامیت در کلمات امام و اصول قانون اساسی، جایگاه آن دو را تبیین کرده و معتقد است که چون «جمهوریت» ناظر به شکل حکومت و «اسلامیت» مربوط به محتوای حکومت است، باید هر یک از آن دو در جایگاه خود نشانده شود. از این رو، به یک معنا اصالت در این نظام از آن اسلامیت است به این معنا که اگر احیاناً عنصری از عناصر جمهوریت در تضاد با اسلامیت نظام باشد، تقدم با اسلامیت است. هر چند به نظر نویسنده جمهوریت با تکیه بر عنصر اصلی اش -

جمهوریت

سال یازدهم / شماره اول



۶۲

یعنی اتکای همه مناصب و امور به رأی مردم - بهترین قالب در شرایط کنونی برای تحقق اسلامیت نظام است و در عمل تضاد و تزاحمی با یکدیگر ندارند.

□

اوج‌گیری نهضت اسلامی ملت ایران به رهبری امام خمینی علیه السلام و عزم امام امت بر تغییر نظام مشروطه سلطنتی، سیاستمداران غربی را، که نگران منافع خود در این منطقه حساس بودند، به تأمل و تکاپو وا داشت که در ایران چه نظامی بر سر کار خواهد آمد؟ البته مهم در نظر غربی‌ها شکل حکومت نبود؛ چرا که آنان با هر حکومتی که منافعشان را تأمین کند، مشکلی نداشتند، هر چند نظامی استبدادی و خودسر، همچون حکومت پهلوی باشد. آنان نگران محتوای حکومتی بودند که در آینده ایران قدرت را به دست خواهد گرفت.

دغدغه غربی‌ها آن بود که حکومت آینده براساس چه معیارها و ضوابطی عمل خواهد کرد و سرنوشت منافع غرب چه خواهد شد؟ این موضوع از مهمترین محورهایی بود که کانون توجهات جهانی شد و در قالب پرسش‌های صدها خبرنگار غربی و شرقی خود را نشان داد که از رهبر فقید انقلاب اسلامی در فرانسه، پرسیده می‌شد.

بررسی این موضوع از این نظر حایز اهمیت است که دیدگاه‌های رهبر فقید انقلاب اسلامی از سوی قاطبه ملت حمایت می‌شد و همان دیدگاه‌ها مبنای تأسیس نظام جمهوری اسلامی قرار گرفت؛ به خصوص که اکثریت نمایندگان مجلس خبرگان قانون اساسی شاگردان حضرت امام بودند و منشور نظام را براساس دیدگاه‌های رهبری تدوین نمودند. از این‌رو، بررسی این موضوع از منظر حضرت امام و قانون اساسی می‌تواند پاسخگوی بسیاری از پرسش‌ها و یا شبهاتی باشد که مطرح شده است.

◀ توهم تعارض «جمهوریت» و «اسلامیت»

از اشکالاتی که همواره مطرح می‌شود، تنافی «جمهوریت» و «اسلامیت» است که برای رهایی از این تضاد و دوگانگی، چاره‌ای جز کناره‌گیری یکی از این دو محور اساسی به نفع دیگری نیست. بدیهی است آنچه که روشنفکران غرب‌گرا از طرح این تناقض نما و پیشنهاد خود دنبال می‌کنند، با توجه به مبنای فکری‌شان کناره‌گیری دین به نفع جمهوریت و مردم‌سالاری است؛ چرا که دنیای امروز به این نتیجه رسیده که بهترین نوع حکومت «دموکراسی» است، آن هم دموکراسی با معیارهای شناخته شده در غرب و چون جمع این



جمهوری اسلامی،
به این معناست
که قانون
کشور را
قوانین اسلامی
تشکیل می‌دهد،
ولی فرم
حکومت اسلامی،
جمهوری است؛
به این معنا
که متکی
بر آرای
عمومی
است.

معیارها با مبانی و معیارهای اسلامی ممکن نیست، جامعه را دچار مشکل می‌کند. چنان که برخی از افراد و جریانات سنتی در نقطه مقابل، تحقق حکومت اسلامی را بی‌نیاز از قالب‌جمهوریت دانسته و طرح آن را از سوی امام خمینی تشریفات و از باب ضرورت قلمداد می‌کنند.

بر اساس یکی از نوشته‌های روشن‌فکران غرب‌گرا که از «جمهوریت تمام عیار» به عنوان جایگزین «جمهوری اسلامی» سخن گفته اسلام با جمهوریت ناسازگار است و مهمترین استدلال آن «ناکارآمدی نظام جمهوری اسلامی در حل مشکلات جامعه» و «حق تعیین سرنوشت مردم در هر عصر و زمانی» است. گرچه بسیاری از مطالب این نوشته در سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب از سوی شرق‌گرایان و غرب‌گرایان مطرح می‌شد. در آن زمان بعضی از حقوق‌دانان و اساتید دانشگاه به بررسی پرسش‌ها و شبهات در این زمینه پرداخته و از مهمترین شبهه مخالفان مبنی بر «تضاد جمهوریت و اسلامیت» پاسخ گفتند. دکتر ناصر کاتوزیان در مقاله‌ای با عنوان «مقدمه‌ای بر جمهوری اسلامی» که در سال ۱۳۵۷ انتشار یافت، آورده است:

«در نخستین نگاه، «جمهوری» ناظر به شکل حکومت و قید «اسلامی» مربوط به محتوای آن است؛ زیرا مسلمان در هیچ وضعیتی از احکام دین نمی‌گذرد و حقیقت را فدای مصلحت نمی‌کند. ولی بر مبنای ترتیب خاص خود، برخلاف آنچه غربیان عادت کرده‌اند، به صورتها و تشریفات بی‌اعتناست. پس وقتی اعلام می‌کند که جمهوری اسلامی تشکیل می‌دهد، بی‌گمان مقصود این است که قالب جمهوری را برای آرمان‌ها و احکام اسلامی بر می‌گزیند»^۱

۱. کاتوزیان، ناصر، گامی به سوی عدالت، ج ۱، ص ۲۳، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۷۸

این همان تفسیری است که بارها در کلمات حضرت امام در پاسخ خبرنگاران خارجی، در پاریس، مشاهده می‌شود که تنها به نقل یک نمونه بسنده می‌کنیم:

«جمهوری اسلامی، به این معناست که قانون کشور را قوانین اسلامی تشکیل می‌دهد، ولی فرم حکومت اسلامی، جمهوری است؛ به این معنا که متکی بر آرای عمومی است.»^۱

در مقاله پیشین، این دیدگاه که جمهوریت با اسلام ناسازگار است، مورد نقد قرار گرفته و آمده است:

«چرا ممنوع ساختن دولت از تجاوز به اصول حقوق بشر یا مارکسیسم - لنینیسم در قوانین اساسی با مبانی حکومت و حاکمیت ملی مابینت ندارد، ولی همین که از اصول اسلامی سخن به میان می‌آید، تعارض زنده و آشکار می‌شود که دیگر نمی‌توان میان دو مفهوم «جمهوری» و «اسلامی» را جمع کرد؟! چرا ملت آمریکا یا فرانسه می‌توانند در قوانین اساسی خود، قواعد خاصی را به عنوان حقوق بشر یا ملت بیاورند و مجلس را از تجاوز بدان‌ها منع کنند یا ملت شوروی حق دارد در اصول قانون‌گذاری خود، اخلاق جامعه مارکسیستی را محترم شمرد، ولی ملت ایران نمی‌تواند چنین اقدامی را درباره اصول اسلامی بکند؟ مگر نه این که انقلاب ایران با نیروی «الله اکبر» انجام گرفت و اهریمن جبار را در هم شکست؟ چون اکثریت مردم ایران مسلمان‌اند و اسلام را می‌خواهند. بنابراین، جمهوری باید اسلامی باشد.»^۲



نویسنده در ادامه، با آن که دگرگون ساختن شکل حکومت را پیروزی بزرگی می‌داند، اما خواستار «ریشه کن کردن فساد و بی‌عفتی و فرهنگ استعماری» می‌شود و «جمهوری مطلق را فاقد برنامه برای ایجاد تغییرات بنیادین می‌داند که استبداد، تجمل پرستی و ثروت‌اندوزی به آسانی در آن رخنه می‌کند که انسان در آن بنده سرمایه و در خدمت آن است. این حقوقدان در مقالات متعددی از شبهاتی چون «تعارض شورای نگهبان با حاکمیت ملی» پاسخ گفته و نظریه «تجلی حاکمیت الهی در توده مردم» را از نظریه «حاکمیت مستقیم مردم و دولت» منطقی‌تر دانسته و به نظرات یکی از جامعه‌شناسان و حقوقدانان فرانسوی نیز مبنی بر اینکه

۱. صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۴۰

۲. کاتوزیان، ناصر، پیشین، صص ۳۳-۳۲

«نظریه الهی حاکمیت» منطقی‌تر از «نظریه‌های دموکراسی» است، استناد جسته است.^۱
دکتر سید محمد هاشمی نیز تلفیق میان حاکمیت دینی و حاکمیت ملی در قانون اساسی را
ماهرانه توصیف کرده و اصولی از قانون اساسی را شاهد و قرینه آورده است. وی در ادامه با
بر شماری ویژگی‌های اساسی نظام جمهوری، با نظری به اصول قانون اساسی نتیجه گرفته که
«نظام سیاسی کشور اوصاف جمهوری را علی‌الأصول داراست»^۲

بسیاری از شبهاتی که در عرصه سیاسی کشور در قالب گفتاری و نوشتاری نسبت به
دوگانگی حاکمیت در نظام جمهوری اسلامی مطرح می‌شود، سخن تازه‌ای نیست و از همان
آغاز مطرح بوده و بارها از سوی رهبران برجسته انقلاب و حقوقدانان متعهد و منصف پاسخ
داده شده، از این رو، به نظر می‌رسد که تکرار آن‌ها به اشکال مختلف و با استفاده از ابزارهای
تبلیغاتی، بیشتر جنبه سیاسی داشته و با هدف منزوی کردن رهبران دینی مطرح می‌شود، نه
جنبه علمی و نظری.

شهید آیت الله مطهری در ماه‌های نخست پس از پیروزی انقلاب، در چند مصاحبه
تلویزیونی، شبهات مطرح شده در این زمینه را پاسخ داد.^۳

◀ اصالت جمهوری یا اسلامیت؟

آنچه در این مقاله پی‌گیری می‌شود، پاسخ به این پرسش است که در مقایسه با دو مقوله
«جمهوریت» و «اسلامیت»، اصالت با کدامیک از آنها است؟ مثلاً اگر میان پاره‌ای از عناصر
اصلی «جمهوریت» با عناصر اصلی «اسلامیت» تزامنی پیش بیاید، باید از اسلامیت به نفع
جمهوریت چشم پوشید، یا از جمهوریت به نفع اسلامیت؟ البته فقط در محدوده‌ای که
تزامن پیش آمده است. بدیهی است که این پرسش از سوی کسانی مطرح می‌شود که از شبهه
تضاد تمام عیار میان جمهوریت و اسلامیت عبور کرده و همنشینی آن‌ها را در یک نظام
سیاسی پذیرفته‌اند، اما بر این باورند که هر یک از این دو محور اساسی، دارای عناصر اصلی و
فرعی‌اند، نباید در قانون‌گذاری‌ها، تفسیرها، سیاست‌گذاری‌ها و اجرا، عناصر اصلی این دو
محور نادیده گرفته شود، ولی به هر حال گاه شبهه تضاد این عناصر اصلی با یکدیگر پیش

۱. کاتوزیان، ناصر، گذری بر انقلاب اسلامی (مجموعه مقالات)، ص ۲۱۰، دانشگاه تهران، ۱۳۶۰
۲. هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی، ج ۱، صص ۴۵، ۵۳-۵۵، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۴
۳. مطهری، مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۵۹ به بعد، مصاحبه با استاد قبل از برگزاری همه‌پرسی
جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۸

می‌آید، اصالت با کدامیک از این دو محور است؟

از نوشته‌ها و گفته‌ها بر می‌آید که گروهی از فرض اول (تقدم جمهوریت بر اسلامیت) و گروه دیگر از فرض دوم (تقدم اسلامیت بر جمهوریت) جانبداری می‌کنند. نویسنده بر این باور است که نقش مردم در عرصه اجتماعی و سیاسی در اسلام ایجاب کرده که رهبر فقید انقلاب اسلامی قالب جمهوریت را برای این نظام سیاسی مطرح نماید. ما در این نوشتار در صدد بررسی این موضوع و یافتن پاسخ این پرسش از دیدگاه بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی و قانون اساسی هستیم؛ چرا که حضرت امام مبتکر نوع نظام سیاسی کشور بوده و آن را در عمل پیاده کرد، طبعاً این دیدگاه می‌تواند ابهامات را برطرف سازد. چنان که بررسی موضوع و یافتن پاسخ این پرسش از قانون اساسی، به عنوان میثاق ملی، که حراست از آن وظیفه‌ای همگانی است، می‌تواند شبهات موجود در این زمینه را مرتفع سازد. هر چند ممکن است تفسیرهای مختلفی از دیدگاه امام یا اصول قانون اساسی ارائه شود، اما سعی می‌شود مجموع کلمات امام و نیز اصول قانون اساسی را بدون پیش زمینه ذهنی مورد مذاقه قرار گیرد و به فضل الهی پاسخی به این پرسش مهم ارائه گردد.

◀ عناصر اصلی جمهوریت

در آثار صاحب‌نظران، نویسندگان و حقوقدانان، شاخصه‌های متفاوتی برای «حکومت جمهوری» مطرح شده به گونه‌ای که میان بعضی از آنها فاصله فراوانی وجود دارد. یکی از علل این تفاوت آن است که حکومت جمهوری، نزد فیلسوفان سیاسی نیز یک معنا و مفهوم ندارد.^۱ معنا و مفهوم جمهوری در نظر فلاسفه قدیم یونان با دیدگاه مکاتب سیاسی عصر جدید در غرب تفاوت زیادی دارد.

یکی دیگر از عوامل این تفاوت عمیق آن است که برخی به «جمهوریت» نگاهی ارزشی انداخته و بعضی نگاه قالبی و روشی کرده‌اند؛ بدیهی است نگاه ارزشی به مقوله جمهوریت و دموکراسی مدرن به لحاظ خاستگاه آن در غرب، با نگاه شکلی به این مقوله بسیار متفاوت است.

به چند نمونه از این نظریه‌ها که در محافل علمی و سیاسی جامعه ما مطرح شده، توجه کنید:

۱. ر.ک. به: ابداع جمهوری مدرن (مجموعه مقالات نویسندگان غربی)، ویراسته بیانکاماریا فونتانا، ترجمه محمدعلی موسوی فریدونی.



- جمهوریت فاقد ارزش ذاتی است و عناصر موجود در آن، عبارتند از: نظام نمایندگی، تفکیک قوا، اتکا به حمایت اکثریت و قدرت محدود به زمان معین.^۱
- جمهوریت، هم به شکل مربوط است هم به محتوا. جمهوریت: ۱. حامل اندیشه‌ای است که رأی مردم در آن اصالت دارد ۲. آزادی سیاسی نقطه شروع دارد و لی حد و مرز ندارد و مشروط نیست ولی قانون‌مند است ۳. آزادی در آن بی حد و حصر است ۴. بهترین شکل حکومت در عصر حاضر است.^۲
- مبانی جمهوریت مدرن در غرب عبارتند از: خوش بینی به جهان و انسان، انسان باوری، فردگرایی، خردگرایی، قرارداد اجتماعی و آزادی خواهی.^۳
- جمهوریت در آمریکا، هم با حاکمیت الهی ناسازگار و هم با دموکراسی‌های توده‌ای. در این جمهوری ۱. تمام اقتدار از مردم گرفته می‌شود ۲. مدت این اقتدار به رضایت مردم بستگی دارد و محدود است.^۴
- دموکراسی منحصر در دموکراسی لیبرال نیست، بلکه دموکراسی دینی تجربه دیگری است.^۵
- ابهام حقیقت و پخش آن در میان مردم همه بشر (پلورالیسم معرفت شناختی) و آزادی اندیشه، بیان و عقیده از مبانی دموکراسی است.^۶
- منبع مشروعیت و مقبولیت مردم‌اند. جمهوریت به اصطلاح علمای علم اصول «طریقی ظاهری» است. اهم خصصال جمهوریت در اشکال مختلف آن عبارتند از: ۱. پذیرش حوزه عمومی برای سیاست‌ورزی ۲. برابری سهم شهروندان در این حوزه مشاع ۳. همه شهروندان ذی حق‌اند (حاکمیت ملی) ۴. جمهوری نوعی عقد و قرارداد اجتماعی میان ملت و دولت است.^۷

۱. «جمهوریت و انقلاب اسلامی» (مجموعه مقالات)، سازمان مدارک فرهنگی، ۱۳۷۷، سیدعلی‌اصغر کاظمی، مقاله «مبانی نظری و اخلاقی جمهوریت».

۲. پیشین، قادری، سیدعلی، مقاله «جایگاه جمهوری در نظام سیال بین الملل».

۳. پیشین، ساوجی، محمد، مقاله «فرازهای تکوین اندیشه جمهوریت».

۴. پیشین، کاشانی، محمود، مقاله «حقوق مردم، پایگاه نظام جمهوری».

۵. خاتمی، سیدمحمد، خاتمی و دانشگاه (مجموعه سخنرانی‌ها)، ص ۱۵۴

۶. پایدار، حمید، مقاله «پارادوکس اسلام و دموکراسی» در مدارا و مدیریت، ص ۵۲۶

۷. حجاریان، سعید، جمهوریت، افسون زدایی از قدرت، طرح نو، ۱۳۷۹، مقاله «بیست سال جمهوریت».

● دموکراسی به عنوان شکل حکومت (جمهوریت) مربوط به فیلسوفان یونان است، ولی دموکراسی در عصر جدید، به محتوا و هنجارها و ارزش‌ها مربوط می‌شود. ویژگی‌های اساسی آن عبارتند از: ۱. مشارکت عمومی در انتخاب رهبران ۲. رقابت معنی‌دار و مسالمت‌آمیز برای رسیدن به قدرت.^۱

◀ **خط جمهوریت با لیبرالیسم**

در صدد نقد و بررسی یکایک آرا و دیدگاه‌های فوق نیستیم، بلکه تنها یادآور این نکته‌ایم که برخی به جای شناخت و معرفی حقیقت و جوهرهٔ جمهوریت به عنوان نوعی از حکومت در برابر انواع دیگر حکومت‌ها، همچون مشروطه سلطنتی و استبدادی و بدون توجه به این که چرا در غرب «حکومت جمهوری» جایگزین «حکومت مشروطه» شد، جمهوریت را به گونه‌ای تعریف کرده‌اند که گویی با مکتب لیبرالیسم یکسان است. در حالی که «جمهوری» نوعی از حکومت است در برابر دیگر حکومتها، نه تلازمی با مکتب لیبرالیسم دارد، نه با سوسیالیسم و نه با اسلام و نه با هر نوع مکتب و آیین دیگر؛ اگر غیر از این بود، ملت‌های مختلف با مکتب‌ها و آیین‌های گوناگون نمی‌توانستند این شکل از حکومت را برای خود برگزینند. یکی از حقوق‌دانان معاصر به خوبی این ویژگی‌ها را از یکدیگر تفکیک کرده، «فردگرایی و نسبیّت» را از مبانی نظام‌های لیبرال دموکراسی و «جامعه‌بی‌طبقه و زوال دولت، اصل اتفاق و حزب فراگیر» را از مبانی نظام‌های سوسیال دموکراسی شمرده است. چنان که «تصمیم اکثریت، آزادی بیان و عقیده، و برابری شهروندان» را از مشخصات دموکراسی یونانی دانسته و بالاخره ویژگی‌های مشترک مردم‌سالاری را که در همه انواع حکومت‌ها مراعات می‌شود، چنین ترسیم کرده است:

«همگانی بودن مشارکت، وجود آزادی‌ها چندگانگی سیاسی، حکومت اکثریت و احترام به اقلیت، برابری مردم در قانون‌گذاری و عمل به معنای نفی برتری فردی یا گروهی و توزیع خردمندانه قدرت به معنای نفی حاکمیت فردی و گروهی».^۲

با این همه، دیدگاهی که در نظام جمهوری اسلامی، می‌تواند مبنای ما در تفسیر

۱. بشیریه، حسین، مجله ایران فردا، ش ۴۰

۲. قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ج ۱، ص ۷۵۱-۷۵۲، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۸



جمهوریت قرار گیرد، دیدگاه بنیانگذار این حکومت است که آرای بیش از ۹۸٪ مردم را نیز به همراه دارد.

◀ امام خمینی علیه السلام و جمهوریت نظام

حضرت امام در پاسخ به خبرنگاران خارجی و نمایندگان دولت فرانسه که با مبانی اسلام آشنایی نداشتند، گفتند: جمهوری مورد نظر ما، «به همان معنایی است که در همه جا جمهوری است»^۱ و بسیاری از نویسندگان که از اصالت جمهوری سخن گفته‌اند، به این جمله امام استناد کرده‌اند.^۲ اما حضرت امام در همان دیدار و موارد متعدد دیگر نگاه خود را به مقوله جمهوری به خوبی تبیین کرده‌اند. خطاب به نمایندگان دولت فرانسه فرموده‌اند:

«اصل جمهوری همین است که در مملکت شما هم هست که آرای عمومی آن را تعیین می‌کند... جمهوری است؛ یعنی دموکراتیک و اسلامی است، یعنی قانون آن اسلامی است».^۳

ایشان جمهوری را به معنای «اتکای حکومت به آرای مردم» تفسیر کرده‌اند.^۴ اتفاقاً مهمترین شاخصه جمهوری نیز چیزی جز این نیست. آقای سیدمحمدخاتمی رییس جمهور پیشین ایران که از مدافعان جدی مردم‌سالاری است، «لبّ جمهوری» را «ابتنای نظام به رأی مردم» می‌داند.^۵ اگر ما جمهوری را به عنوان شکلی از اشکال نظام‌های سیاسی بدانیم و آن را با مبانی مکاتب مختلف خلط نکنیم، به این واقعیت اذعان خواهیم کرد. متفکر شهید مرتضی مطهری، از رهبران فکری نهضت، در پاسخ به پاره‌ای از ابهامات درباره نوع حکومت ایران می‌گفتند:

«اشتباه آن‌ها که این مفهوم (جمهوری اسلامی) را مبهم دانسته‌اند، ناشی از این است که حق حاکمیت ملی را مساوی با نداشتن مسلک و ایدئولوژی و عدم

۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۷۹؛ ج ۵، ص ۳۱۱
۲. ر.ک. به: حجازیان، پیشین: گنجی، اکبر، مقاله «جمهوری‌خواهی در برابر مشروطه‌خواهی مدلی برای خروج از بن بست سیاسی».
۳. صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۴۰
۴. ر.ک. به: پیشین، ج ۴، ص ۴۴۴ و ج ۵، صص ۱۴۴، ۱۷۰، ۲۰۴، ۲۴۰، ۲۵۶، ۳۴۶، ۳۸۰، ۳۹۱، ۴۲۹ و ۴۳۱
۵. خاتمی، سیدمحمد، اسلام، روحانیت و انقلاب اسلامی، صص ۱۵۲، ۱۵۰، طرح نو، ۱۳۷۹

التزام به یک سلسله اصول فکری درباره جهان و اصول علمی درباره زندگی دانسته‌اند.»

ایشان در تفسیر حکومت جمهوری می‌افزایند:

«مسأله جمهوری مربوط به شکل حکومت است که مستلزم نوعی دموکراسی است؛ یعنی این که مردم حق دارند، سرنوشت خود را خودشان در دست بگیرند.»^۱

از سخنان و سیره حضرت امام بر می‌آید که بر این دیدگاه خود که رأی و نظر مردم در انتخاب مدیران و دست‌اندرکاران نظام با رعایت شرایطی که اسلام برای زمامداران حکومتی مشخص کرده، تا پایان عمر وفادار بودند و برخلاف پندار برخی که قائل به تحول در اندیشه سیاسی امام در این زمینه‌اند، هیچگونه تبدل رأیی پیدا نکردند.

ایشان هم پیش از انقلاب از نظامی سخن می‌گفتند که متکی به آرای ملت است، هم در آستانه پیروزی «به موجب حق شرعی و براساس رأی اعتماد اکثریت قاطع ملت ایران»^۲ به ایشان، اعضای شورای انقلاب را تعیین کردند و هم «به واسطه رهبری مبتنی بر حکم شرع و آرای اکثریت قریب به اتفاق ملت»^۳ دولت موقت را تشکیل دادند، هم در مراحل بعدی و با برگزاری همه‌پرسی و انتخابات‌ها و بیان جملاتی مانند آن که «میزان رأی ملت است» و امثال آن، نشان دادند که حکومت و ارکان آن از دیدگاه ایشان متکی به آرای ملت است. حتی درباره نقش ولایت فقیه در عصر غیبت دو جمله معروف از ایشان نقل شده که هر دو بیانگر این حقیقت است. نقل این دو جمله که مربوط به سال‌های پایانی عمر شریف آن حضرت است، ثبات اندیشه ایشان در این زمینه را آشکارتر می‌سازد.

حضرت امام در پاسخ این پرسش نمایندگان خود در دبیرخانه ائمه جمعه، مبنی بر این که «در چه صورت فقیه جامع شرایط بر جامعه اسلامی ولایت دارد؟» مرقوم فرمودند:

«ولایت در جمیع صور دارد. لکن تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده و در صدر

۱. مطهری، شهید مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، صص ۸۱-۸۰.

۲. صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۲۶.

۳. پیشین، ج ۶، ص ۲۰.



اسلام تعبیر می‌شد به بیعت با ولیّ مسلمین.^۱

از نظر ایشان ماهیت آرای اکثریت مسلمین در عصر کنونی، همان بیعت با ولیّ مسلمین در صدر اسلام است. طبعاً بیعت در آن عصر با پیامبر و امام معصوم عملاً زمینه حاکمیت امامان را فراهم نموده و تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت را ممکن می‌ساخت. از این بیان بر می‌آید که در عصر حاضر بدون آرای اکثریت مسلمین تولی امور آنان و تشکیل حکومت مقدور نیست، چنانچه در صدر اسلام بدون بیعت با ولیّ مسلمین امکان تولی امور آنان و تشکیل حکومت نبود. از این تشبیه در سخن امام استفاده می‌شود که «آرای اکثریت مسلمین در عصر غیبت» همان نقشی را دارد که «بیعت با ولیّ امر مسلمین در عصر حضور». بنابراین، نه می‌توان نقش بیعت در عصر حضور را از نقش آرای اکثریت مسلمین متفاوت دانست، اولی را عامل کارآمدی و دومی را عامل مشروعیت شمرد و نه می‌توان در عصر کنونی آرای اکثریت مسلمین را نادیده گرفت و معتقد شد که چنانچه با حمایت اقلیت مسلمانان هم بتوان تشکیل حکومت داد و متولی امور مسلمین شد، باید چنین کرد؛ چرا که لااقل در دیدگاه امام «آرای اکثریت مسلمین» موضوعیت دارد و تبلور بیعت در صدر اسلام، امروزه در قالب آرای اکثریت مسلمین است.

◀ منزلت شکل حکومت از نظر امام

در عین حال به سخنانی از امام بر می‌خوریم که ایشان «جمهوریت و دموکراسی در اسلام» را غیر از دموکراسی در جاهای دیگر دنیا دانسته و برای مردم‌سالاری در اسلام مشخصاتی را بر شمرده‌اند که در بحث فعلی ما پرداختن به آنها حایز اهمیت است.

◀ جایگاه شکل حکومت

امام معتقد بود که هر چند بعضی از اشکال دولت نسبت به بعضی دیگر ترجیح دارد، اما شکل دولت‌ها چندان اهمیتی در حفظ دموکراسی و تأمین هر چه بیشتر آرمان‌های انسانی ملت ندارد، آنچه حایز اهمیت است: ۱. شرایط دولتمردان ۲. ضوابط و معیارهای لازم‌المراعات برای حکومت است که در اسلام بر آن تأکید شده است. از نظر امام آنچه می‌تواند حقوق و آزادی‌های واقعی مردم را تأمین کند و آرمان‌های آنان

۱. پیشین، ج ۱۹، ص ۴۵۹

را محقق سازد، «شایسته سالاری» - آن گونه که در مکتب اسلام مورد نظر است - و «قوانین و مقررات حکومتی براساس معیارهای اسلامی» است. به عبارت دیگر، اگر دولتمردان شایسته و وارسته نباشند و قوانین و مقررات نیز براساس مبانی اسلامی تنظیم نشود، آرمان‌های ملت تحقق نخواهد یافت.^۱

به همین جهت امام به جوانان فرانسوی که با مشاهده زندگی ساده و بی‌آلایش امام در پاریس، علاقمندی خود را به اسلام ابراز کردند، از تفاوت «دموکراسی در اسلام» با «دموکراسی معروف در مکاتب و دول دنیا» سخن گفتند. ایشان در این سخنرانی از برابری حقوق دولتمردان و عموم مردم از یک سو و قوانین جامع اسلامی برای رشد و تربیت بشر از ابتدای تولد، از اهمیت روابط متقابل حکومت و مردم و روابط مردم با یکدیگر و با اقلیت‌ها و روابط بین‌الملل در اسلام سخن گفتند.^۲

اگر از این زاویه به دیدگاه امام بنگریم، خواهیم دید که نوع حکومت «جمهوری» باشد یا «مشروطه»، گرچه یکسان نیست؛ چرا که «در حکومت جمهوری لاقبل مردم در عزل و نصب‌ها دخالت دارند»^۳، ولی آنچه که می‌تواند آرمان‌های ملت را تحقق بخشد، اولاً: رعایت شرایط و ضوابط مورد نظر اسلام در دولتمردان است. ثانیاً: به اجرا گذاشتن قوانین و مقررات اسلام در تمام شؤون زندگی فردی و اجتماعی است.

در اهمیت محور نخست می‌توان به این بخش از جملات امام استناد جست که «اسلام برای آن کسی که سرپرست و ولایت بر مردم دارد، یک شرایطی قرار داده که وقتی یک شرطش نباشد، خود به خود ساقط است، تمام است، دیگر لازم نیست که مردم جمع شوند، اصلاً خودش هیچ است... یک همچو چیزی می‌خواهیم.»

در نظام‌های جمهوری، مردمی که رییس جمهور را به مدت چهار یا شش سال انتخاب می‌کنند، ناچارند او را تا پایان دوره تحمل کنند، حتی اگر در حق آنان ستم روا دارد، همین که رفتارشان محمل قانونی داشته باشد، کافی است و البته اگر از قوانین حکومتی تخلف کرد می‌توانند از راه‌های قانونی او را به مجازات رسانده و حتی برکنار کنند، ولی در جمهوری اسلامی مسأله بالاتر و دقیق‌تر از این است. دولتمردی که عدالت شرط زمامداری اوست، با



۱. پیشین، ج ۵، ص ۳۴۴

۲. پیشین، ج ۴، صص ۴۱۸-۴۱۹

۳. پیشین، صص ۴۹۳-۴۹۲

ارتکاب گناه هر چند جنبه فردی داشته باشد و با خدشه دار شدن عدالتش، خود به خود از قدرت ساقط است و حق تصرف در هیچ یک از شؤون و امور جامعه را ندارد و باید از قدرت کناره بگیرد و اگر چنین نکرد، به عقوبت الهی گرفتار خواهد شد. بدیهی است که اگر خود قدرت را رها نکرد با استفاده از ابزارهای مختلف از قدرت برکنار می‌شود.

اهمیت محور دوم را نیز می‌توان از نگاه حضرت امام به فقه که آن را «تئوری اداره زندگی انسان از گهواره تا گور» می‌دانستند، دریافت.

حضرت امام در پاسخ به خبرنگار اندونزیایی نیز ضمن تأکید بر این که شکل حکومت‌ها چندان مهم نیست، بار دیگر از اهمیت ضوابط و معیارهای حاکم بر جامعه سخن گفته و بر چند نکته تکیه کردند که چون نکاتی افزون بر نکات پیش گفته را در بر دارد، مروری بر آن لازم به نظر می‌رسد.

◀ ویژگی‌های حکومت اسلامی

● حکومت مَنکی به آرای ملت باشد، به گونه‌ای که تمام آحاد ملت در انتخاب فرد یا افرادی که باید مسئولیت و زمام امور را به دست گیرند، شرکت داشته باشند.

در این بیان تأکید بر آن است که مردم حقیقتاً صاحب رأی باشند، نه شکل صوری و متأثر از تبلیغات صاحبان قدرت و ثروت، آن گونه که در جوامع غربی رایج است؛ چون امام، این ضابطه را در مقام مقایسه نظام سیاسی اسلام با نظام‌های متداول غربی مطرح کرده‌اند.

● در مورد مسؤولان خط مشی سیاسی و اقتصادی و سایر شؤون اجتماعی و کلیه قواعد و موازین اسلامی رعایت شود.

● مشورت دائمی زمامداران با نمایندگان ملت

● رعایت شرایط در زمامداران یا نمایندگان که با وجود این شرایط حقیقتاً نمایندگان واقعی مردم باشند، نه نمایندگان طبقه خاصی که به ضرر اکثریت ملت عمل کنند.^۱

امام بارها از حق استیضاح زمامدار توسط ملت و ضرورت پاسخگویی زمامداران به مردم،^۲ انتقاد و استیضاح بالاترین مقام کشور توسط کوچکترین فرد ایرانی بدون وجود کمترین خطر سخن گفته و آن را از مشخصات حکومت اسلامی برشمردند.^۳

۱. پیشین، ج ۵، ص ۴۳۶

۲. پیشین، ص ۴۰۹

۳. پیشین، صص ۴۴۹-۴۴۸

از نظر امام
«رأی مردم»
نه تنها
در انتخاب
نوع حکومت
و انتخاب
زامداران
نقش دارد،
بلکه مردم
پس از
انتخاب نیز
از حق نظارت
بر عملکرد
و مراقبت
بر رفتار
اجتماعی
آنان
برخوردارند.

بنابراین، از نظر امام «رأی مردم» نه تنها در انتخاب نوع حکومت و انتخاب زمامداران نقش دارد، بلکه مردم پس از انتخاب نیز از حق نظارت بر عملکرد و مراقبت بر رفتار اجتماعی آنان برخوردارند.

◀ امام خمینی و اسلامیت نظام

در مقابل سخنان فوق، امام کلمات دیگری دارد که به مقطعی دیگر از انقلاب مربوط می‌شود، به مقطع پس از پیروزی انقلاب؛ مخاطب اکثر سخنانی که تاکنون از امام نقل کردیم، خبرنگاران و یا سیاستمداران خارجی بودند و طبعاً امام به گونه‌ای سخن می‌گفت که آن‌ها با معیارهایی که دارند، درک کنند. اما در این مقطع امام با روشنفکرانی روبروست که به دنبال پیاده کردن مدل غربی «جمهوریت» در ایران‌اند، دقیقاً همان اشتباهی که روشنفکران عصر مشروطه مرتکب شده و بدون توجه به فرهنگ ملی و دینی مردم ایران، تمام تلاش خود را برای حاکمیت مشروطه غربی صرف کردند و چون مردم مسلمان بودند، تحمیل مشروطه غربی را برناتافتند و جامعه به هرج و مرج کشیده شد و در پایان به استبداد رضاخانی منتهی گردید، جالب آن که بسیاری از همین روشنفکران - به اصطلاح - آزادی خواه، به خاطر آن که رضاخان در پی عملی ساختن سیاست‌های غربی‌ها در ایران بود، کمال همکاری را با وی نموده و در شمار عمده و اکثر استبداد در آمدند. در این مقطع نیز روشنفکران باز هم بدون توجه به مقتضیات جامعه و مبانی فکری ملت ایران، تمام تلاش خود را برای حاکمیت نظامی با معیارهای غربی صرف کردند. از پافشاری بر نوع نظام جایگزین با عناوینی چون «جمهوری دموکراتیک»، «جمهوری دموکراتیک اسلامی» گرفته تا تلاش برای تدوین قانون اساسی منطبق بر معیارهای نظام‌های جمهوری غربی و تا توطئه برای انحلال مجلس خبرگان قانون اساسی مبتنی بر معیارهای اسلامی پیش رفتند، اما این بار نتوانستند در برابر رهبری



«جمهوریت» و «اسلامیت» از دیدگاه...

هوشمند انقلاب که حمایت اکثریت ملت را به همراه داشت، مقاومت کنند. غرض این که سخنانی که در این بخش از امام نقل می‌کنیم، پس از پیروزی انقلاب و در برابر صاحبان این تفکر است. تصریح امام مبنی بر حق شرعی خود به عنوان ولی فقیه در مقاطع مختلف و تکرار آن در احکام صادره^۱ و سخنرانی‌ها، نمونه‌ای از سخنان امام در این دوره است.

بیان این مطلب که مخالفت با دولت منصوب رهبری، مخالفت با شرع است و قیام علیه حکومت شرع، در فقه جزای سنگین دارد، نمونه‌ای دیگر است.^۲ از نظر امام چون ایشان به عنوان رهبر شرعی و قانونی و منتخب ملت، نوع نظام را «جمهوری اسلامی» تعیین کرده بود و نیز حمایت‌های قاطع ملت از رهبری در این موضع کافی بود تا نوع نظام تعیین شود، اما برای تمام شدن بهانه‌ها که مخالفان بفهمند که اکثریت قاطع ملت مدافع خواسته رهبری است و هم برای مراعات آنچه که در دنیا مرسوم است، دستور برگزاری همه‌پرسی را صادر کردند.

امام در یک سخنرانی پس از اشاره به حق شرعی خود در تعیین نخست‌وزیر گفتند: «ما الان رژیم نداریم، رژیم سلطنت که رفته، رژیم جمهوری اسلامی هم به حسب رأی من الان هست، اما به حسب نظر دنیا باید به آرای مردم درست بشود و به آرای مردم می‌خواهیم مراجعه کنیم»^۳ در جای دیگر برگزاری همه‌پرسی را به منظور آشکار شدن این واقعیت دانسته‌اند که مخالفان بدانند که ملت با اسلام و روحانیت است و گرنه نیازی به برگزاری همه‌پرسی نبود.^۴ ایشان بارها تأکید کردند که ما فرم‌های غربی را برای کشور قبول نداریم.^۵

اما با صراحت حکومت را نیازمند و جاهت شرعی می‌دانست، علاوه بر مبنای فقهی امام که در مبحث ولایت فقیه بدان پرداخته‌اند و هر حکومتی را غیر از حکومت الهی، طاغوتی دانسته‌اند،^۶ در سخنرانی‌های خود قبل و بعد از پیروزی انقلاب بر این نکته تأکید می‌کردند.

۱. پیشین، ج ۶، صص ۲۰-۶۸۵۴ (تشکیل شورای انقلاب، نصب بازرگان به نخست‌وزیری دولت موقت، ضرورت حمایت از دولت)
۲. پیشین، ص ۵۹
۳. پیشین، ص ۱۵۳
۴. پیشین، ص ۴۵۷
۵. پیشین، صص ۲۶۵-۲۷۶
۶. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۷۸

در این که
در دیدگاه امام،
حکومت
بدون
خاستگاه الهی
و شرعی
مشروعیت ندارد
و طاغوتی
است،
کمترین
تردیدی
وجود ندارد.

ایشان در پاریس مقصد خود را از حکومت اسلامی چنین ترسیم کردند: «ما که حکومت اسلامی می‌گوییم، می‌خواهیم یک حکومتی باشد که هم دلخواه ملت باشد و هم حکومتی باشد که خدای تبارک و تعالی نسبت به او گاهی بگوید که اینهایی که با تو بیعت کردند، با خدا بیعت کردند؛ ﴿إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ﴾ یک همچو دستی حاکم باشد که بیعت با او، بیعت با خدا باشد... ظلّ الله باشد، یدالله باشد، حکومت، حکومت الهی باشد... که تخلف از قانون الهی نکند... آن چیزی که موافق با اراده خدا باشد، موافق میل مردم هم هست، مردم مسلمان‌اند، الهی هستند.»^۱

حضرت امام خمینی پس از انقلاب نیز در یک سخنرانی فرمودند:

«واضح است که حکومت به جمیع شئون آن و ارگان‌هایی که دارد تا از قبیل شرع مقدس و خداوند تبارک و تعالی شرعیت پیدا نکند، اکثر کارهای مربوط به قوه مقننه و قضاییه و اجراییه بدون مجوز شرعی خواهد بود و دست ارگان‌ها که باید واسطه شرعیت آن باز باشد، بسته می‌شود و اگر بدون شرعیت الهی کارها را انجام دهند، دولت - به جمیع شئونه - طاغوتی و مجرم خواهد بود.»^۲

در این که در دیدگاه امام، حکومت بدون خاستگاه الهی و شرعی مشروعیت ندارد و طاغوتی است، کمترین تردیدی وجود ندارد و کسی نمی‌تواند از اندیشه امام تفسیری صرفاً مردم سالارانه، بدون توجه به این بُعد ارائه کند. مردم سالاری در اندیشه سیاسی امام، محدود به ضوابطی است که در شرع مقدس وجود دارد و مقید شدن «جمهوریت» به «اسلام» نیز به همین معناست.

نکته حایز اهمیت در کلمات امام این است که آنچه در نظام

۱. صحیفه امام، ج ۴، صص ۴۶۱-۴۶۰

۲. پیشین، ج ۷، ص ۱۳۳



ما آزادی
که اسلام
در آن نباشد،
نمی‌خواهیم.
استقلالی که
اسلام
در آن نباشد،
نمی‌خواهیم.
ما اسلام
می‌خواهیم.

جمهوری اسلامی از اهمیت و اصالت برخوردار است، «اسلامیت» آن است نه جمهوریت؛ چرا که در بسیاری از کشورهای دنیا مدل جمهوریت با اقتضائات خاص فکری و فرهنگی آن کشور وجود دارد و تحقق آن در ایران پدیده‌ی نوی نیست، آنچه مکاتب فکری و سیاسی مختلف در غرب و مکتب سوسیالیسم را در شرق به چالش کشاند، «اسلامیت» این نظام است. چرا که از چند قرن انزوای نظریه «حاکمیت الهی» و جایگزینی «مردم‌سالاری» در غرب، اکنون حکومتی سر برآورده که داعیه‌ی خاستگاه الهی داشته و به دنبال اجرای احکام دینی در همه‌ی عرصه‌هاست و البته چون می‌تواند در مدل‌های مختلف حکومتی در شرایط گوناگون زمان و مکان تحقق یابد، به تناسب شرایط روز قالب جمهوریت را برای خود برگزیده است و اگر روز دیگری عقلای عالم به مدلی پیشرفته‌تر دست یابند، قابلیت تحقق در قالب آن مدل را نیز دارد. امام با صراحت خطاب به غربزدگان، این واقعیت را گوشزد کرد که این مردم برای اسلام نهضت برپا کرده و اینار و جانبازی نمودند، هدف اصلی «تحقق احکام نورانی اسلام» بود و بس. امام مردم را به این واقعیت گواه گرفت که «شما شهادت را برای خودتان فوز می‌دانید، برای این که مثلاً مثل سویس بشود یا قرآن را می‌خواهید؟»^۱

امام به مردم هشدار می‌داد: «اینها می‌خواهند مملکت غربی برای شما درست کنند، آزاد هم باشید، مستقل هم باشید، اما نه خدایی در کار باشد، نه پیغمبری، نه امام زمانی، نه قرآنی و نه احکام خدا، نه نمازی و نه هیچ چیز دیگر».^۲

حضرت امام این سخن را در پاسخ وزیر نفت دولت موقت که گفته بود، «اسلام توان اداره‌ی جامعه را ندارد» ابراز نمود و با صراحت گفت: «ما آزادی که اسلام در آن نباشد، نمی‌خواهیم. استقلالی که

۱. پیشین، ص ۴۵۹.
۲. همان.

اسلام در آن نباشد، نمی‌خواهیم. ما اسلام می‌خواهیم. آزادی که در پناه اسلام است. استقلالی که در پناه اسلام است، ما می‌خواهیم.^۱ این عبارت صریح‌تر از آن است که قابل تأویل یا توجیه باشد. علاوه بر آن، در کلمات امام به قدری شواهد و قرائن وجود دارد که بتوان با جرأت گفت: از دیدگاه امام، اصالت با اسلامیت نظام است و در تزامن با هر مقوله دیگری مقدم است. آنچه برای امام در درجه اول اهمیت بود، اجرای احکام اسلام بود و بس. بقیه امور همچون «جمهوریت نظام»، «قوانین و مقررات بین‌المللی»، «حقوق و آزادی‌های شناخته شده اجتماعی و سیاسی» در این چارچوب قابل قبول است، البته امام بر این اعتقاد بود که «قلب جمهوریت» ظرف و قالب مناسبی برای اسلامیت در عصر کنونی است؛ چرا که وقتی از شاخصه‌های جمهوریت یا دموکراسی سخن می‌گفت، نمونه‌هایی از حکومت رسول خدا ﷺ یا امیر مؤمنان علی ع را به عنوان شاهد ذکر می‌کرد. شبیه کاری که محقق نائینی در عصر خود نسبت به حکومت مشروطه انجام داد. او برخلاف مشروطه خواهان غربگرا، که حکومت مشروطه را با مبانی مکاتب غربی ملازم می‌پنداشتند، ماهیت حکومت مشروطه را «تحدید سلطنت استبدادی» می‌دانست که هر ملتی با مبانی خاص خود می‌تواند از این قالب برای محدود کردن قدرت دولتمردان مستبد استفاده کند و رفتار آنان را تحت ضابطه قانونی و نظارت ملت درآورد.^۲

حضرت امام نیز که «جمهوریت» را به عنوان فرم و شکل حکومت برگزیدند تا احکام و قوانین اسلام در آن قالب اجرا شود، ملازم با آن چه که در غرب رواج دارد، نمی‌دانست؛ چرا که بسیاری از آن عناصر ارتباطی با جمهوریت به عنوان شکلی از اشکال حکومت ندارد، بلکه به مبانی انسان‌شناختی و جهان‌شناختی آنان مربوط می‌شود.

◀ نمادهای «جمهوریت» در قانون اساسی

مروری بر قانون اساسی نشان می‌دهد که عناصر اصلی جمهوریت (اتکای پستها به آرای مردم، نظام نمایندگی، تفکیک قوا، قدرت محدود) در اصول مختلف قانون اساسی تعبیه شده است. و از این جهت اشکال و ابهامی وجود ندارد. اما ویژگی «موقت بودن پستها» نیز به

۱. همان.

۲. ر.ک. به: نائینی، شیخ محمدحسین، تنبیه الامة و تنزیه الملة، تحقیق و تصحیح سیدجواد ورعی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.



عناصر اصلی
جمهوریت
(اتکای پستها
به آرای
مردم،
نظام نمایندگی،
تفکیک قوا،
قدرت محدود)
در اصول
مختلف
قانون اساسی
تعبیه
شده است.

گونه‌ای لحاظ شده است؛ زیرا مدت ریاست جمهوری و نمایندگی مجلس طبق قانون اساسی محدود است و تنها درباره رهبری، با آن که منتخب غیرمستقیم مردم است، مدت مشخصی تعیین نشده است و همین امر گاه مورد اشکال قرار می‌گیرد. البته بحث «توقیت در رهبری» در شورای بازنگری قانون اساسی مطرح شد، ولی مورد تأیید نمایندگان آن شورا قرار نگرفت. توقیت در ولایت فقیه برخلاف ادله ولایت فقیه شمرده شده؛ چرا که ادله یاد شده ولایت را برای فقیه واجد شرایط اثبات می‌کند و قاعدتاً تا وقتی که شرایط لازم را داراست، استمرار دارد، آیا می‌توانیم به صرف این که یکی از عناصر جمهوریت نظام موقتی بودن قدرت است، از دلیل شرعی چشم‌پوشیم؟ به علاوه، آیا «موقتی بودن قدرتها» جزو ذاتیات جمهوریت است که اگر در یک مورد قدرتی مادام‌العمر به منصبی اعطا شد، نظام جمهوری بودن خود را از دست می‌دهد؟ اگر چنین است پس چطور در نظام‌های سیاسی متعددی رئیس جمهورهای مادام‌العمر به چشم می‌خورد و کسی هم آن را با جمهوریت نظام در تنافی احساس نمی‌کند؟ اضافه بر آن در مورد ولایت فقیه قدرت دائمی به معنای مادام‌العمر نیست، بلکه مادام‌الوصفی است، یعنی تا وقتی که شرایط لازم رهبری را دارا باشد.

به هر صورت این امر خللی در جمهوریت ایجاد نمی‌کند.

علاوه بر توضیحات گذشته، به یکی از دو بیان زیر می‌توان مطلب

را تبیین کرد:

۱. محدودیت زمانی در رئیس قوه مجریه، که جمهوریت نظام نیز به خاطر وجود رئیس جمهور در این نظام می‌باشد، برای تحقق این عنصر کافی است و رهبری نیز نقشی را که در بعضی از نظام‌های جمهوری دنیا برای یک مقام بالاتر به عنوان هماهنگ‌کننده بین قوای مختلف مملکتی مطرح است، داراست، در این مقام هماهنگ‌کننده، توقیت ضرورت ندارد. به ذکر نمونه‌ای

مجله
فکر و نظر

سال یازدهم / شماره اول



۸۰

از نظریات صاحب‌نظران این رشته اکتفا می‌کنیم:

«اگر میان پارلمان و دستگاه حکومت اختلاف بروز کند، قوهٔ تعدیل‌کننده دخالت می‌کند و در حدود اختیاراتی که قانونی اساسی بدان بخشیده است، مملکت را از بحران سیاسی نجات می‌بخشد. این قوه گاه حکم آشتی دهنده را دارد و گاهی رسالت حل و فصل‌کننده. اگر قانون نقصی داشته باشد یا بر خلاف مصلحت وضع شده باشد. کارگزار قوه تعدیل‌کننده می‌تواند از توشیح و بالتیجه اجرای آن جلوگیری کند. اگر مسؤولان قوه مجریه فاقد اعتماد نمایندگان باشند یا در اجرای وظایف محوّل کوتاهی کنند، آنان را معزول می‌کند. اگر پارلمان با حکومت در تعارض آشتی‌ناپذیر واقع شود، مجلس را منحل می‌نماید.»^۱

۲. نظارت خبرگان ملت بر دوام شرایط رهبری - که در نظام جمهوری اسلامی بر خلاف نظام‌های سیاسی دیگر فراوان است - پیش‌بینی مناسبی برای جلوگیری از بروز هر مشکل احتمالی دربارهٔ رهبری است. در واقع استمرار شرایط لازم در رهبر و نظارت خبرگان ملت بر بقای این شرایط و اختیار آنان در عزل رهبری در صورت فقدان یکی از شرایط، نوعی انتخاب مرحله به مرحله و مستمر رهبری است مانند انتخاب مجدد رئیس‌جمهور در دوره‌های مختلف.

◀ نمادهای «اسلامیت» در قانون اساسی

در کنار عناصر اصلی جمهوریت، عناصر اصلی اسلامیت نظام نیز در پاره‌ای از اصول قانون اساسی مورد توجه قرار گرفته است. با اشاره به این عناصر و اصول مربوطه، شواهدی ارائه خواهیم کرد که نشان می‌دهد از نظر قانون اساسی نیز اسلامیت نظام، که محتوای آن را تشکیل می‌دهد، اصالت دارد و جمهوریت نظام قالب این محتوا است - البته برای حفاظت از این نظام در دنیای کنونی، جمهوریت به منزلهٔ قشر است و دارای اهمیت؛ چنان که اسلامیت به مثابه مغز است. جمهوریت را در عصر حاضر مطلوب‌ترین شکل حکومت برای تحقق اهداف و آرمان‌های اسلامی می‌دانیم و بسا که در عصر غیبت قالبی بهتر از این - به معنای اتکای حکومت به آرای مردم - نتوان یافت، به‌خصوص که طبق آخرین اصل قانون اساسی از عناصر دائمی حکومت بوده و قابل تغییر و تجدید نظر نمی‌باشد (اصل ۱۷۷) ولی به هر حال باید شأن و منزلت محتوا و قالب را از یکدیگر باز شناخت و هر کدام را در جایگاه واقعی خود نشانند.



۱. قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ص ۳۴۴

اکنون به بررسی بعضی از عناصر اصلی قانون اساسی، می‌پردازیم که اسلامیت نظام را تضمین می‌کند و بدون آن‌ها در اسلامیت این جمهوری خلل ایجاد می‌شود و هویت خود را از دست می‌دهد.

◀ نظام امامت و امت

مهمترین مطلبی که هم در مقدمه قانون اساسی آمده و هم در بعضی از اصول مطرح شده، آن است که این نظام بر محور «امامت و امت» مبتنی است که بنا بر مبنای تشیع امری الهی است. در مقدمه قانون اساسی آمده است:

«براساس ولایت امر و امامت مستمر، قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع الشرایطی را که از طرف مردم به عنوان رهبر شناخته می‌شود (مجاری الأمور بیدالعلماء بالله، الأمانة علی حلاله و حرامه) آماده می‌کند تا ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد».

در اصل دوم «امامت و رهبری مستمر» از پایه‌های نظام جمهوری اسلامی شمرده شده و نیز براساس اصل پنجم «در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است»

شهید آیت الله بهشتی از رهبران فکری انقلاب و شخصیت‌های برجسته و مؤثر نظام و تدوین قانون اساسی در تشریح اصل پنجم قانون اساسی، با تفکیک جوامع به دو دسته غیر مکتبی و مکتبی و این که در بعضی از جوامع، نظام اجتماعی فقط بر یک اصل مبتنی است و آن «آرای مردم بدون هیچ قید و شرط» است و بر هیچ مکتب و آیینی مبتنی نیست، به تشریح جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام مکتبی و تفاوت آن با نظام‌های نوع اول پرداخته و نتیجه گرفته که به طور طبیعی در رأس یک نظام مکتبی باید یک مکتب‌شناس باشد.^۱

البته بر این نکته باید افزود که حتی در نظام‌های نوع اول نیز اصول و معیارهایی حکومت می‌کند و طبعاً کسانی که به آن اصول و معیارها معتقد نباشند، از قرار گرفتن در مناصب قدرت محروم هستند. ایشان در یک سخنرانی نظام جمهوری اسلامی را چنین تعریف می‌کند:

۱. مشروح مذاکرات بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، ص ۳۸۰

«نظام سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی شما، نظام امت و امامت است و حقیقت آن است که با هیچ یک از عناوینی که در کتاب‌های حقوق سیاسی یا حقوق اساسی آمده، قابل تطبیق نیست»

سپس انتخاب جمهوری را به عنوان شکل این نظام بدین خاطر دانسته که این نظام حکومتی، رئیس جمهور دارد، اما تصریح نموده‌اند «نام راستین و کامل این نظام، نظام امت و امامت است.» البته نظام امت و امامت را مبتنی بر انتخاب آگاهانه مردم و به دور از هر گونه تحمیلی دانسته‌اند.^۱

آنچه که در نظام امت و امامت بیش از نظام‌های دیگر وجود دارد، آن است که رهبری علاوه بر آن که مکتب شناس بوده و مدیریت کلان جامعه را برعهده دارد، مسؤلیت هدایت و رهبری را نیز برعهده دارد. همین نگاه موجب شده که امامت را «رئاسة عامّة فی أمور الدین و الدنیا» تعریف کنند.^۲ حتی نویسندگانی چون دکتر شریعتی نیز وقتی وارد این مقوله شده‌اند، به این ظرافتها و تفاوت‌ها میان نظریه «امامت و امت» و مکاتب دیگر توجه کرده‌اند. وی در مقایسه واژه امت با واژه‌هایی چون قوم، قبیله، ملت و مردم، چهار عنصر را در واژه امت ممتاز شناخته است: انتخاب، حرکت، پیش‌رو، مقصد، و آن را جامعه‌ای انسانی که همه افراد با هدف مشترک، گرد هم آمده‌اند تا بر اساس یک رهبری مشترک به سوی ایده آل خویش حرکت کنند، تعریف می‌کند. او وجوب و ضرورت امامت را صددرصد نهفته در اصطلاح امت می‌داند. فرد انسانی را وقتی عضو امت می‌شمارد که در برابر رهبری جامعه متعهد باشد و تسلیم، البته تسلیمی که خود آزادانه اختیار کرده است. وی معتقد است که «در جامعه‌شناسی سیاسی، در همه اشکال مختلف رژیم‌ها دو فلسفه بیشتر وجود ندارد: ۱. اداره جامعه.

۲. هدایت جامعه. هدف اولی آن است که حکومتی بنا کند که افراد انسانی در آن به هر شکلی که بخواهند و بپسندند و احساس آرامش کنند و برخوردار بوده و آزادی داشته باشند - به طور مطلق یا نسبی - بتوانند زندگی کنند، هدف رفاه است و آزادی یعنی خوشبختی.» از دیدگاه این استاد دانشگاه، رهبر (اصل امامت) هدفش تنها نگاهداری مردم و دادن

۱. حسینی بهشتی، سیدمحمد، جاودانه تاریخ، ج ۳، گفتارها (۱)، صص ۸۷-۸۵، سازمان انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی.

۲. ر.ک. به: شهید مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۴، بحث «بررسی کلامی مسأله امامت».



کسانی که
اصل
ولایت فقیه را
با حاکمیت
ملی
و جمهوریت نظام
معارض
دانسته‌اند،
بدین نکته مهم
توجه نکرده‌اند
که حاکمیت
ملت
در چارچوب
احکام
و قوانین
اسلامی است.

احساس راحتی و آزادی به مردم نیست، بلکه فرد در امت وقتی وارد شد، به این معناست که به گروهی همسفر پیوسته است... دوم این که زندگی او در امت زندگی آزاد و رها نیست، یک زندگی متعهد و مسؤول است. سوم این که فرد به مجرد این که خودش را عضو امت دانست، باید امامت این امت را بپذیرد (اول بشناسد، سپس بپذیرد)... امامت هدفش را براساس پسند عوام یا منافع خواص انتخاب نمی‌کند، بلکه براساس و هدف «آنچه بایست باشد» بر می‌گزیند، نه براساس مصلحت که بر اساس حقیقت، کدام حقیقت؟ حقیقتی که ایدئولوژی و مکتبی که افراد امت بدان معتقدند، نشان داده است. این جامعه‌شناس امامت را ادامه دهنده رسالت اجتماعی پیغمبران برای تشکیل امت می‌داند.^۱

ملاحظه می‌شود که «نظام امت و امامت» که در قانون اساسی، آمده به اعتراف دانشمندان و نویسندگان مسلمان با نظام‌های سیاسی متعارف دنیا تفاوت‌ها دارد.

◀ ولایت فقیه

گنجاندن عنصر ولایت فقیه در قانون اساسی، به لحاظ ماهیت حقیقی این نظام سیاسی؛ یعنی امت و امامت، اجتناب‌ناپذیر است؛ چرا که هم عقل بدان گواهی می‌دهد و هم دلایل نقلی متعددی بر آن دلالت دارد که در آثار فقیهان شیعه مطرح شده است.

کسانی که اصل ولایت فقیه را با حاکمیت ملی و جمهوریت نظام معارض دانسته‌اند، بدین نکته مهم توجه نکرده‌اند که حاکمیت ملت در چارچوب احکام و قوانین اسلامی است و تنها در چارچوبی که شرع مقدس به ایشان اجازه داده، حق حاکمیت دارند و یکی از احکام اولیه اسلام، ولایت فقیه است.^۲ این افراد به خاطر این غفلت یا تغافل

۱. شریعتی، علی، مجموعه آثار، ج ۲۵، صص ۴۴۸-۳۸۱

۲. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۱۷۰



حتی خواستار تفسیر قوانین اسلامی متناسب با حق حاکمیت مردم به معنای متعارف آن در دنیای امروز شده‌اند.

برخی به «حق تعیین سرنوشت» که طبق قانون اساسی از جانب خداوند به انسان واگذار شده، استدلال کرده‌اند که «نظام سیاسی ایران بعد از انقلاب اگر جمهوری نباشد (یعنی مردم نتوانند سرنوشت خود را خود تعیین کنند) اسلامی هم نخواهد بود.»^۱

معلوم نیست چگونه از آن مبنا به چنین نتیجه‌ای رسیده‌اند؟ ظاهراً در تفسیر «حق تعیین سرنوشت» دچار خطا شده‌اند؛ زیرا «حق تعیین سرنوشت» از بعد خارجی به معنای عدم دخالت بیگانگان در سرنوشت یک ملت است و در بُعد داخلی براساس روابط انسان‌ها با یکدیگر قابل تفسیر است نه روابط انسان با خدا و مقصود از آن، این است که هیچ بشری حق حاکمیت بر دیگری را ندارد و فقط خداوند دارای این حق است؛ به عبارت دیگر، حق حاکمیت انسان بر سرنوشت خود در طول حاکمیت خداست نه در عرض آن، لذا در محدوده‌ای که به او اجازه داده، از چنین حقی برخوردار است. نتیجه این تفسیر آن است که اگر در شرایط استثنایی فقیه منصوب از جانب امام معصوم و منتخب خبرگان ملت براساس ولایت مطلقه‌ای که در قانون اساسی نیز بدان تصریح شده، با رعایت حدود و ضوابط مثل مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام، برگزاری انتخاباتی را به تأخیر اندازد یا تصویب قانونی را متوقف کند، به هیچ وجه به معنای نادیده گرفتن حق تعیین سرنوشت مردم نیست و اسلامیت نظام همچنان محفوظ است. در نظام‌های دموکراتیک، رؤسای جمهور حتی از حق انحلال پارلمان یا توی مصوبات آن برخوردارند؛ آنگاه چگونه در نظام اسلامی، رهبری اختیار تصمیم‌گیری براساس مصالح جامعه را نداشته باشد و با حق تعیین سرنوشت مردم در تنافی باشد؟! چه این که اگر نهادی چون شورای نگهبان، نامزدهای ریاست جمهوری یا نمایندگی مجلس را از جهت دارا بودن شرایط لازم در قانون - که برخاسته از معیارهای اسلامی است - مورد ارزیابی قرار دهد و عده‌ای را فاقد صلاحیت بشناسد و از میان نامزدها حذف نماید، منافاتی با حق تعیین سرنوشت مردم نخواهد داشت، چون این حق چارچوب معینی داشته و مطلق نیست. اساساً ولایت مطلقه فقیه به منظور حفظ اسلامیت نظام و تأمین مصالح عالیة آن در قانون اساسی گنجانده شد.



۱. حجاریان، سعید، جمهوریت، افسون‌زدایی از قدرت، ص ۱۸۹

برخی استدلال کرده‌اند که «عرف عقلا این معنا را مذمت می‌کند که عاقل‌ترین و هوشمندترین افراد بنشینند و بیش از یکصد و هفتاد اصل قانون اساسی را بنویسند و چگونگی بازنگری و ترسیم آن را هم پیش‌بینی کنند، آنگاه در میان این اصول مجرای برای نقض همه آنها باز نمایند» در حالی که اگر همین افراد در خود قانون اساسی با افزودن قید «مطلقه» راهی را به منظور برون رفت از بن بست احتمالی که به تصمیم‌گیری فوری نیاز دارد و تا بازنگری در قانون اساسی، چه بسا مصالح اسلامی و ملی به مخاطره بیفتد، پیش‌بینی کنند، نه تنها عرف عقلا چنین امری را مذمت نمی‌کنند، بلکه آن را دوراندیشی شمرده و نویسندگان آن را تحسین می‌کنند. چنان که در نظام‌های سیاسی و قوانین اساسی کشورهای دیگر نیز اینگونه پیش‌بینی‌ها وجود دارد. فراموش نشود که حضرت امام قید مطلقه را بر ولایت فقیه افزودند و به دنبال آن در قانون اساسی نیز گنجانده شد. حتی امام در پاسخ کسانی که استدلال می‌کردند «اگر حکومت با مردم عقده منعقد کرد و قانون اساسی را به رأی مردم گذاشت تا براساس آن جامعه را اداره کند، آیا می‌تواند از آن تخطی کند؟» می‌فرمود: «اگر یک جایی دارد انقلاب از بین می‌رود چکار کنیم؟»^۱

و در پاسخی صریح‌تر به این پرسش می‌فرمود: «حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند.»^۲

ناگفته نماند که پس از بازنگری قانون اساسی و گنجاندن قید «مطلقه» در اصل ۵۷ به منظور حل بن بست‌های احتمالی، بدیهی است که دخالت رهبری در موارد استثنایی برای حل معضلات نظام با مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام، جنبه قانونی داشته و فراتر از قانون اساسی نخواهد بود.

◀ جایگاه «حاکمیت ملی» در قانون اساسی

بعضی از نویسندگان در سال‌های اخیر «حق حاکمیت ملی» را فراتر از همه حقوق و اصول قانون اساسی شمرده و سه دلیل بر مدعای خود اقامه کرده‌اند که به تناسب بحث اشاره‌ای به این دلایل و نقد آنها خالی از فایده نیست.

۱. صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، ج ۳، ص ۱۳۱۲، به نقل از آیت‌الله مهدوی کنی.

۲. صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۴۵۲

□ دلیل نخست: جمهوری بودن نظام

در توضیح این دلیل گفته شده:

«در فصل پنجم قانون اساسی آمده است: حاکمیت مطلق جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد. ملت این حق خداداد را از طرفی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند... اصول بعد مربوط است به ولایت فقیه، ریاست جمهوری، مجلس و قس علی‌هذا؛ یعنی در قانون اساسی حق حاکمیت ملت بر همه حقوقی که در اصول بعدی قانون اساسی ذکر می‌شود، تقدم رتبی و منطقی دارد، معنای اتکا به آرای عمومی همین است.»^۱

○ نقد و بررسی

در اصل ۵۷ قانون اساسی آمده است:

«قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران، عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.»

اگر مقصود از فراتر بودن حاکمیت ملی این است که تصدی همه مناصب در جمهوری اسلامی مستقیم یا غیرمستقیم متکی به آرای مردم است، بحثی نیست و لزومی ندارد در قالب «فراتر بودن حاکمیت ملی» مطرح شود که ابهاماتی را در پی داشته باشد. ولی اگر مقصود این است که اراده و خواست مردم بر همه اصول قانون اساسی تقدم دارد، سخن نادرستی است و با اصول متعدد قانون اساسی نیز ناسازگار است. مثلاً:

در اصل ۵۷ نقل شد، سه قوای مقننه، مجریه و قضاییه زیر نظر «ولایت مطلقه امر و امامت امت» انجام وظیفه می‌کنند و با تفسیری که از نظام امت و امامت و ولایت مطلقه فقیه ارائه شد، معلوم می‌شود که جامعه تحت نظارت فقیه جامع شرایط و مبتنی بر احکام و قوانین اسلامی اداره می‌شود، هر چند فقیهی که در رأس حکومت قرار می‌گیرد، به صورت غیرمستقیم از میان فقهای واجد شرایط به این منصب انتخاب می‌شود. در واقع مردم چون

۱. حجاریان، سعید، پیشین.



مسلمان‌اند، مواظف‌اند از طریق خبرگان منتخب خود، اداره جامعه را به فقیه جامع شرایط واگذار کنند و ولایت و سرپرستی او را بر امور جامعه بپذیرند؛ چه این که در اصل چهارم قانون اساسی آمده است:

«کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.»

آیا مفاد این اصل بیانگر این نکته نیست که اسلامیت نظام در عرصه قانونگذاری و قوانین و مقررات در همه مراتب، در رتبه برتر قرار دارد؟ حاکمیت ملی که یک شعبه آن از طریق انتخاب نمایندگان مجلس اعمال می‌شود، در عرصه قانونگذاری مقید به رعایت موازین اسلامی‌اند که نمایندگان ولی فقیه در شورای نگهبان آن را تشخیص می‌دهند. آیا این ترتیب در قانون اساسی بدین معنا نیست که اسلامیت نظام بر هر مقوله دیگری تقدم دارد؟ به هیچ وجه در صدد کاهش اهمیت نقش مردم و حق حاکمیت آنان در نظام نیستیم، بلکه یادآور این نکته‌ایم که هر مقوله‌ای باید در جایگاه واقعی خود قرار گیرد. علاوه بر آن، چنان که پیشتر یادآور شدیم، اطلاق ولایت فقیه گاه اقتضا می‌کند که حکومت به خاطر مصالح اسلام و نظام، پاره‌ای از احکام فرعی دین؛ مانند حج را موقتاً تعطیل کند، آیا این اصل قانون اساسی اقتضا نمی‌کند که ولی فقیه بتواند در وضعیتی خاص، با مشورت مجمع تشخیص مصلحت و سایر کارشناسان به صورت موقت - مثلاً - برگزاری انتخاباتی را به تأخیر اندازد یا زودتر از موقع مقرر برگزار نماید؟ گرچه رهبری طبق قانون اساسی منتخب مردم است و از این جهت اراده و خواست مردم به صورت غیرمستقیم او را متصدی رهبری و اداره جامعه می‌کند، اما طبق همین قانون اساسی که با آرای اکثریت مردم تأیید شده، به رهبری چنین اختیاراتی داده شده است و مردم در این چارچوب به اصلاحات شورای بازنگری قانون اساسی رأی داده‌اند. کسی که نظارت استصوابی شورای نگهبان را با جمهوریت در تعارض می‌داند، از این نکته غافل است که اراده مردم از مجرای همین قانون اساسی به منصف ظهور می‌رسد و طبق اصل نود و هشتم مفسر اصول قانون اساسی شورای نگهبان است و همین نهاد قانونی، نظارت را استصوابی می‌داند.



حال چنان که در موردی مثل نظارت استصوابی شورای نگهبان همه‌پرسی برگزار شود و - به فرض - اکثریت شرکت کنندگان در همه‌پرسی به لغو آن رأی دهند، این رأی و خواسته طبق همین قانون اساسی فاقد اعتبار است؛ زیرا مردم به این قانون رأی داده‌اند و براساس اصل پنجاه و ششم حاکمیت را از طریق همین قوای مصرّح در قانون اساسی اعمال می‌کنند. آنان به قانونی رأی داده‌اند که مفسر اصول قانون اساسی را نهاد شورای نگهبان می‌داند، حال چگونه می‌تواند برخلاف تعهد خود نظر این شورا را لغو کند؟ این سخن مانند آن است که مردم در یک انتخابات به شخصی به عنوان رئیس جمهور رأی دهند و در یک همه‌پرسی (براساس اصل ۵۹ قانون اساسی) به خلع او رأی دهند، در حالی که عزل رئیس جمهور در قانون اساسی راهکار مشخصی دارد. کسانی که به این اصل استناد جسته و از برگزاری همه‌پرسی در موضوعاتی چون لغو نظارت استصوابی سخن می‌گویند، در مفاد این اصل دقت کافی نکرده‌اند. در این اصل آمده است: «در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آرای مردم صورت گیرد. درخواست مراجعه به آرای عمومی باید به تصویب پانزده نمایندگان مجلس برسد.»

● **اولاً:** طبق این اصل، مجلس در محدوده اعمال قوه مقننه می‌تواند از این راه بهره بجوید، در حالی که مسأله نظارت طبق اصل ۹۹ قانون اساسی برعهده شورای نگهبان است و اساساً خارج از «محدوده اعمال قوه مقننه» است.

● **ثانیاً:** اگر مجلس شورا در امری مهم، به جای آن که به صورت طرح و لایحه مطلبی را طبق مقررات در مجلس مطرح کند و به تصویب برساند، به آرای مردم مراجعه کند و با همه‌پرسی در آن مسأله تصمیمی را اتخاذ نماید، سؤال این است که آیا این تصمیم که با مراجعه به آرای عمومی اتخاذ شده، نیاز به تصویب شورای نگهبان از نظر انطباق با موازین شرعی و اصول قانون اساسی ندارد؟ نتیجه همه‌پرسی تنها در محدوده اعمال قوه مقننه نافذ است، در حالی که همه مصوبات مجلس بدون اظهار نظر شورای نگهبان رسمیت ندارد.

علاوه بر آن، اگر مجلس با مراجعه به همه‌پرسی تصمیمی برخلاف شرع اتخاذ کند - و این سخن به معنای آن نیست که عمداً چنین اتفاقی رخ دهد - آیا اطلاق و عموم اصل چهارم قانون اساسی بر نتیجه همه‌پرسی حاکم نیست؟

به هر حال نمی‌توان با ساده‌سازی مسائل، اصول قانون اساسی را به دلخواه خود تفسیر



کرد و «حق حاکمیت ملی» را بر همه حقوق و اصول قانون اساسی مقدم شمرد.

□ دلیل دوم: ضرورت تصویب تغییرات قانون اساسی در مرحله نهایی

توسط مردم

ذیل اصل ۱۷۷ که مقرر می‌دارد «مصوبات شورا پس از تأیید و امضای مقام رهبری باید از طریق مراجعه به آرای عمومی به تصویب اکثریت مطلق شرکت کنندگان در همه‌پرسی برسد.» دلیل دیگری بر تقدّم حق حاکمیت ملی بر سایر حقوق و اصول قانون اساسی است.

○ نقد و بررسی

آیا به رأی گذاشتن مصوبات شورای بازنگری قانون اساسی به رأی مردم، دلیل بر فراتر بودن حق حاکمیت ملی بر همه حقوق و اصول قانون اساسی است؟ اگر چنین است، در موارد مشابه چگونه می‌توان به ابهامات و پرسش‌های مطرح شده پاسخ داد؟

● **اولاً:** دربارهٔ تنفیذ رأی مردم به رییس جمهور توسط رهبری، باید گفت: این که رأی مردم به رییس جمهور، که صلاحیتش از سوی شورای نگهبان تأیید شده، باید از سوی رهبری تنفیذ شود، آیا این به معنای برتر بودن رهبری بر حق حاکمیت ملی است؟ آیا نویسندهٔ محترم به این لازمه ملتزم می‌شود؟ یا به اینجا که می‌رسد تنفیذ را به گونه‌ای دیگر تفسیر می‌کند؟ اگر کسی به مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی مراجعه کند، ملاحظه خواهد کرد که گنجاندن این بخش در پایان اصل ۱۷۷ به چه منظوری بوده است. اعضای این شورا به منظور احترام نهادن به آرای ملت این تصمیم را اتخاذ کردند نه فراتر بودن حق حاکمیت ملی؛ زیرا وقتی پاره‌ای از اصول قانون اساسی با راهکار قانونی مشخصی که در خود قانون به همه‌پرسی نهاده شده، تغییرات آن هم به همه‌پرسی نهاده شود، چنین بندی را در اصل ۱۷۷ گنجانند.

● **ثانیاً:** در همین اصل یکی از محورهای غیرقابل تغییر در قانون اساسی «محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن...» دانسته شده، معنای این بخش از این اصل آن است که حتی اگر اکثریت مردم هم بخواهند، نمی‌توانند اصول یاد شده را تغییر دهند. در حالی که اگر حق حاکمیت مردم فراتر از همه حقوق و اصول بود و حدّ و چارچوب معینی نداشت، قاعدتاً باید مردم بتوانند همه اصول را تغییر دهند.



□ دلیل سوم: مبنای قانون اساسی بر «انتخاب» فقیه است نه «نصب»

نویسنده یاد شده معتقد است که چون قانون اساسی بر مبنای «انتخاب فقیه» تنظیم شده، نه بنا بر مبنای «نصب»، از این رو حق حاکمیت ملی از همه اصول و حقوق مندرج در قانون اساسی برتر و فراتر است.

و البته شواهدی هم بر مدعای یاد شده ارائه کرده‌اند؛ مثلاً: بنابر مبنای نصب، رهبری و وظیفه رهبر است و نمی‌تواند برای آن حقوق و اجرتی دریافت کند یا به دیگری منتقل نماید یا از آن کناره بگیرد و مسؤولیت رهبری را ترک کند، در حالی که در قانون اساسی آمده است «در صورت فوت یا کناره‌گیری یا عزل رهبر، خیرگان موظف‌اند در اسرع وقت نسبت به تعیین رهبر جدید اقدام کنند» کناره‌گیری و استعفای رهبری شاهد بر این است که در قانون اساسی ولایت فقیه بر مبنای انتخاب مورد نظر است.^۱

○ نقد و بررسی

هم اصل مدعا و هم شواهدی که بر آن اقامه شده، هر دو نادرست است؛ زیرا:

- اولاً: اصول قانون اساسی هم با مبنای نصب سازگار است و هم با مبنای انتخاب. مراجعه به مشروح مذاکرات مجلس خیرگان قانون اساسی و شورای بازنگری، این حقیقت را آشکار می‌کند. تنها به نقل جمله‌ای از شهید آیه الله بهشتی - از شخصیت‌های مؤثر در تدوین قانون اساسی - اکتفا می‌کنیم. ایشان در یک سخنرانی و در تشریح نوع نظام اسلامی، پس از تدوین و تصویب قانون اساسی، ضمن تأکید بر این که نظام ما، نظام امت و امامت است، در خصوص تعیین رهبری می‌گوید:

«تعیینی هست، ولی تحمیلی نیست. ولی امروز و دیروز و فردا و در این عصر طولانی غیبت امام معصوم، منصوب منصوب است، در این عصر امامت دیگر بر تو تعینی و تحمیلی نیست، بلکه شناختنی و پذیرفتنی یا انتخابی است، بنابراین رابطه امت و امامت در عصر ما یک رابطه مشخص است. (دقت فرمایید) شناختن، شناختن آگاهانه و پذیرفتن، نه تعیین و تحمیل»^۲

گرچه از این جملات و بیانات دیگر این شهید بر می‌آید که مبنای خود او در رهبری

۱. ر.ک: حجاریان، سعید، پیشین.

۲. شهید بهشتی، جاودانه تاریخ، ج ۲، ص ۸۷



مبنای نصب الهی فقیه است، اما او هر دو مبنای نصب و انتخاب را در نظام امت و امامت قابل تصور دانسته، تعبیر «شناختنی و پذیرفتنی» با مبنای نصب سازگار است و تعبیر «انتخابی» با مبنای انتخاب و قانون اساسی نیز این نظام را نظام امت و امامت دانسته که با هر دو مبنا قابل انطباق است.

● **ثانیاً:** اکثریت اعضای مجلس خبرگان قانون اساسی فقیهانی بودند که قائل به مبنای «نصب عام فقیهان» در عصر غیبت‌اند و مبنای انتخاب توسط یکی از اعضای این مجلس، سال‌ها بعد از تصویب قانون اساسی مطرح و از آن دفاع شده است.

● **ثالثاً:** شواهد این مدعا نیز ناتمام است. نویسندگان به سه نکته در قانون اساسی اشاره کرده: «بنا بر مبنای نصب، رهبری، وظیفه است و نمی‌تواند برای آن حقوق بگیرد یا به دیگری منتقل کند یا از آن کناره بگیرد و ترک کند. اما کناره‌گیری و ترک رهبری، لزوماً به معنای ترک وظیفه توأم با اراده و اختیار و همراه با توان انجام آن نیست، ممکن است رهبری به خاطر ناتوانی از انجام رسالت سنگین رهبری از این مسؤولیت کناره بگیرد یا شخصی را افضل از خود در جامعه ببیند و این مسند را برای واگذاری به شخص افضل از سوی خبرگان ملت رها کند. پس کناره‌گیری با وظیفه بودن رهبری منافاتی ندارد.

اما در خصوص انتقال، آنچه در قانون اساسی آمده «تفویض بعضی از وظایف و اختیارات به شخص دیگری است و این مسأله منافاتی با وظیفه بودن رهبری ندارد؛ زیرا یک نفر نمی‌تواند مباشرتاً عهده‌دار اداره جامعه در همه شؤون آن باشد. آیا امامان معصوم که منصبشان انتخابی نبود و موظف به رهبری جامعه بودند، برای خود نمایندگانی تعیین نمی‌کردند، آیا نصب مالک اشتر به فرمانداری مصر به معنای تفویض بخشی از وظایف و اختیارات علی‌علیه به وی نبود؟

اما در خصوص حقوق گرفتن رهبر برای انجام وظیفه رهبری، باید گفت نشانه ناآگاهی و بی‌دقتی نویسنده است. نوشته‌اند: چون رهبری برای رهبر «واجب تعیینی» است، نمی‌تواند برای آن حقوق دریافت کند. حتماً منظورشان تعیینی در برابر اصطلاح «تخییری» در علم اصول نیست، چون اگر چنین باشد واجب تخییری هم بالأخره تکلیف است نه حق، گذشته از این ایراد اصطلاحی، اصولاً حاکم اسلامی که ولایت مالی و اقتصادی بر منافع و ثروت‌های کشور دارد و موظف است به عدالت در میان اقشار جامعه توزیع نماید، لابد خودش هم به عنوان یک شهروند حق استفاده از بیت‌المال را به مقدار سهم خود دارد، آیا امیرمؤمنان از



بیت المال به مقدار سهم خود استفاده نمی‌کرد؟
تأمین زندگی قاضی که مبادرت به انجام تکلیف الهی است، چگونه قابل توجیه است؟
قاضی نباید از طرفین دعوا برای خود اجرت دریافت کند، ولی حکومت موظف است زندگی او را تأمین کند. در نامگذاری که مناقشه‌ای نیست.
به علاوه معلوم نیست که فقیه در نظام جمهوری اسلامی برای انجام وظیفه رهبری، حقوق از بیت المال دریافت کرده باشد یا توقع دریافت حقوق و اجرت داشته باشد.

◀ شورای نگهبان

نهاد دیگری که در قانون اساسی، به منظور تأمین اسلامیت نظام به چشم می‌خورد، وجود شورای نگهبان است که:

● **اولاً:** مجلس شورا، که از نمادهای جمهوریت نظام است، بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد (اصل ۹۳)

● **ثانیاً:** کلیه مصوبات مجلس شورای اسلامی بدون اظهار نظر شورای نگهبان، مبنی بر انطباق آن بر موازین اسلام و قانون اساسی در مدت مقرر معتبر نیست. (اصل ۹۴)

یکی از حقوقدانان پیش‌بینی شورای نگهبان را به عنوان «ناظر استصوابی» در قانون اساسی و به عنوان «پاسدار موازین اسلام» در نظم حقوقی از دریچه‌های نفوذ حقوق اسلامی در قانون اساسی بر شمرده^۱ و فلسفه نهاد شورای نگهبان را جلوگیری از انحراف مجلس با اجتهاد و ولایت شرعی فقیه دانسته و تضمینی برای اسلامی بودن حکومت شمرده است. وی بر این نکته نیز تصریح نموده که ساختن چنین چارچوبی برای جمهوریت، مقتضای جمهوریت را نفی نمی‌کند. البته فقدان قوه قانونگذاری و انکار حاکمیت مردم، حتی در امور مباح را با جمهوری بودن حکومت معارض دانسته است.^۲

این حقوقدان در این مقاله که در ماه‌های نخست پس از پیروزی انقلاب آن را نگاشته، وجود نهاد شورای نگهبان برای پاسداری از قوانین اسلام و اجرای ولایت فقیه را کافی دانسته و گنجانیدن اصلی به نام «ولایت فقیه» را در قانون اساسی غیر ضروری شمرده است.^۳ ولی به نظر می‌آید که در این سخن «ولایت فقیه» با «فقاہت فقیه» خلط شده؛ زیرا علاوه بر آن که



۱. کاتوزیان، ناصر، گامی به سوی عدالت، ج ۱، صص ۴۳۵-۲۳۴

۲. کاتوزیان، ناصر، گذری بر انقلاب اسلامی (مجموعه مقالات)، ص ۲۰۱

۳. پیشین، ص ۲۲۱

شهید بهشتی:
اگر جامعه ما
بخواهد
به راستی
اسلامی بماند
و اسلام اصیل
بر آن
حکومت کند،
باید
فقیه
در جامعه
هم رهبری
فقهاتی کند
و هم
رهبری ولایتی.

احکام و قوانین و مقررات جاری در کشور نباید با قوانین اسلامی در تعارض باشد و تشخیص این امر قاعداً بر عهده کارشناسان این امر است که فقیهان واجد شرایط هستند، اساساً ولایت فقیه بیشتر ناظر به مرحله اجراست.

«ولایت فقیه معنایش این است که فقیه بعد از این که نظرات اسلامی را به وسیله فقهای شورای نگهبان روشن کرد آنها هم باید فتاوی فقهات رهبری و رهبری فقیه را در کارها و قوانین تطبیق کنند.

نقش فقهاتی فقیه رهبر را شورای نگهبان در تأیید انطباق قوانین با اسلام ایفا کرده‌اند، بعد از این که این کار را کردند مطلب تمام نمی‌شود. باید در مجاری اجرای قوانین، ولایت فقیه و تسلط او «ولایت یعنی تسلط» و تسلط او بر کیفیت اداره جامعه تأمین شود تا این قوانین مصوب تضمین شده از نظر انطباق اسلامی در مقام عمل هم اجرا شود. این می‌شود ولایت فقیه...»

اگر جامعه ما بخواهد به راستی اسلامی بماند و اسلام اصیل بر آن حکومت کند، باید فقیه در جامعه هم رهبری فقهاتی کند و هم رهبری ولایتی؛ یعنی باید نبض حکومت در دست فقیه باشد.^۱

حضرت امام نیز برای فقیه جامع شرایط به عنوان نایب امام معصوم علیه السلام سه شأن «افتا»، «قضا» و «ولایت» را قائل بودند. ناگفته نماند که این حقوقدان در مقطعی دیگر خواستار تغییر ساختار قانون اساسی به منظور حاکمیت الهی به گونه‌ای دیگر شده و این که شورای نگهبان حذف و دادگاهی تشکیل شود که تنها وظیفه‌اش حفظ قانون اساسی و نگهبانی از اصول شرع باشد!^۲

۱. حسینی بهشتی، سید محمد، پیشین، ج ۳، صص ۴۶-۴۷
۲. کاتوزیان، پیشین، ص ۲۷۵

سه شأن یاد شده در منابع اسلامی برای فقیه، در قانون اساسی نیز مورد توجه قرار گرفته، در عرصه قانونگذاری فقهای شورای نگهبان که منصوب رهبری هستند، شرعی بودن قوانین مصوب نمایندگان ملت را تضمین می‌کند. در عرصه قضا، از طریق نصب رییس قوه قضاییه شأنی دیگر از شئون فقیه محقق می‌شود و در عرصه اجرای قوانین و تصرف در امور مردم نیز از طریق تنفیذ رأی مردم به رییس جمهور ولایت خود را اعمال می‌کند.

چه این که در موارد استثنایی که امکان اجرای احکام فرعی فراهم نیست و مصلحت اقتضای تعطیل موقت حکم اولی را دارد، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام، بخشی از اختیارات خود را عملی می‌سازد.

این همه با توجه به مبانی فقیهان شیعه در قانون اساسی و نیز مبنای حضرت امام علیه السلام است که حکومت و ولایت فقیه از احکام اولیه اسلام بوده و بر جمیع احکام فرعی تقدم دارد. این مبنا در شورای بازنگری قانون اساسی مورد توجه قرار گرفت تا شرعیت نظام از این رهگذر تأمین شود.

